

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث سندی روایت اول

عرض کردیم که در این روایت اولی مشکله‌ی مهمی که در روایت از جهت سندی وجود دارد، این نقلی است که محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از یونس بن عبدالرحمن دارد، گفتیم از شیخ صدوق یعنی ابن ولید، نسبت به آنچه که محمد بن عیسی از یونس نقل کرده، ایشان اشکال کرده که بعد از ابن ولید صدوق تبعیت کرده و بعد از صدوق شیخ تبعیت کرده و همچنین تا می‌رسد به محقق و مرحوم علامه و شهید ثانی، اینها نپذیرفتند و تضعیف کردند آنچه را که محمد بن عیسی از یونس نقل می‌کند. عرض کردیم اگر علت این قضیه مسئله‌ی صغر سن باشد، جواب این را گفتیم و عجیب این است که بعضی‌ها روی این مسئله‌ی صغر سن تکیه می‌کنند در حالی که گفتیم صدوق دارد ما تفرّد به محمد بن عیسی، اگر مسئله‌ی صغر سن مطرح بود اینجا باید صدوق به این نکته تصریح می‌کرد، اما گفته ما تفرّد به محمد بن عیسی، لذا مسئله‌ی صغر سن باطل است. برخی او را ردّ به غلو کردند که این نکته را اولاً عرض کنیم. در رجال برخی ردّ به غلو شدند و روایاتی که نقل کردند بعضی از محدّثین یا رجالین گفتند این آدمی است که عنوان غالی را دارد، در حالی که طبق مبانی اعتقادی ما اینها عنوان غلو را ندارد، مثلاً راجع به همین سهل بن زیاد که بحث زیادی هم بین رجالین مطرح است، گاهی اوقات سهل بن زیاد را تعبیر می‌کنند به اینکه غلو هم داشته، روایات غلو انگیز در آن نقل کرده، در حالی که در جای خودش ثابت است که آن مضمون روایاتی که سهل دارد در بسیاری از روایات دیگر ما هم به همان مضمون آمده و عنوان غلو را ندارد، این اولاً که اصلاً آنچه را که برخی از رجالین به عنوان غلو می‌دانند این واقعاً غلو نیست و ثانیاً قائل این معلوم نیست که کی هست؟

يك قائل معتبر و يك شخص معتبري بگويد محمد بن عیسی بن عبید قطینی مروی بالغلو، قائلش اصلاً روشن نیست و چیزی که قائلش روشن نیست این اعتباری ندارد. نکته‌ی دیگری که اینجا باید عرض کنیم این است که ریشه تمام اشکالاتی که برخی همچون شهید و محقق و علامه و شیخ و ... به محمد بن عیسی دارند برمی‌گردد به صدوق، صدوق هم هر چه را که شیخش ابن ولید صحیح بداند صحیح می‌داند و هر چه را که صحیح نداند صحیح نمی‌داند، یعنی خود صدوق هم خودش من حیث هو اینجا نظر ندارد، یعنی در حقیقت مدرک این تضعیف محمد بن عیسی به ابن ولید برمی‌گردد، آن وقت نجاشی عبارتی دارد که می‌گوید «قال أبو العباس بن نوح: و قد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله و تبعه أبو جعفر بن بابويه (رحمه الله) على ذلك إلا في محمد بن عیسی بن عبید فلا أدري ما رآه فيه، لأنه كان على ظاهر العدالة و الثقة. و لمحمد بن أحمد بن يحيى كتب، منها: كتاب نوادر الحکمة، و هو كتاب حسن كبير (كبير حسن) يعرفه القميون بدبة شبيب» [1] ابن نوح می‌گوید آنچه را که ابن ولید در عدم قبول روایات برخی از روایات گفته همه‌اش درست است و صدوق هم از او تبعیت کرده، فقط آنچه را که در مورد محمد بن عیسی بن عبید گفته ما قبول نداریم «فلا أدري ما رآه فيه» نمی‌دانم چه چیزی موجب ریب و تردید در محمد بن موسی بن عبید شده است؟ آن سببی که موجب ریب شده و ابن ولید تردید کرده از محمد بن موسی بن عبید ما نفهمیدیم چیست؟

«لأنه كان ظاهر العدالة و الثقة» این يك آدمي است که از جهت عدالت و از جهت ثقه همه به عدالت قبولش دارند، پس معلوم می‌شود که حرف ابن ولید هم این چنین نیست، باز خود نجاشی يك عبارت دیگری دارد، نجاشی هم از آن کسانی است که موسی بن عیسی بن عبید را قبول دارد می‌گوید «و رأيت أصحابنا ينكرون هذا القول» [2] یعنی قول ابن ولید را، یعنی اختصاص به ابن نوح ندارد، عده‌ی دیگری هم با ابن ولید مقابله کردند «و يقولون من مثل ابي جعفر محمد بن عیسی» گفته‌اند محمد بن عیسی که در ثقه و عدالت دارای شأن است چه کسی مثل او هست؟ و چرا ابن ولید آمده تردید کرده؟ مجموعاً استفاده می‌کنیم که ابن تردید ابن ولید وجه روشنی ندارد، ما اگر تردید ابن ولید برایمان وجهش روشن بود، می‌گفتیم حالا روی این وجه نمی‌شود آنچه که ابن ولید از یونس نقل کرده را قبول کنیم، تردید ابن ولید، توقف ابن ولید در مورد او روشن نیست که وجهش برای ما چیست؟ از آن طرف هم اصحاب تصریح به عدالت و ثقه‌اش کردند و گفتند این آدم موثق است، لذا وجهی برای رد آن نیست. مراجعه‌ای هم بفرمایید، مرحوم تستری صاحب قاموس الرجال که انصافاً از کتب بسیار خوب است، یعنی حالا اگر برخی از کتاب‌های دیگر را هم آدم کنار بگذارد، همین قاموس را اگر داشته باشد برای بررسی مسائل رجالی بسیار خوب است. در همین قضیه‌ی محمد بن عیسی بن عبید کلام شیخ طوسی در رجالش، شیخ طوسی در فهرستش، کلام کشی، کلام نجاشی، همه‌ی اینها را آورده و بعد در آخرش هم ایشان نتیجه می‌گیرد که نه! البته روی نکته‌ای که ما عرض کردیم تصریح نمی‌کند ولی نتیجه همین نتیجه است که مورد قبول ایشان هم هست.

عرض کردم نکته‌ی اصلی همان نکته‌ی ای است که ابن نوح می‌گوید «فلا أدري ما رابه فيه» ما نمی‌دانیم چه چیزی منشأ ریب ابن ولید شده؟ همین کافیت، وقتی ندانیم وجه تردید ابن ولید چیست؟ از آن طرف هم تصریح به وثاقتش شده، کفایت می‌کند بر اینکه روایاتش را قبول کنیم. مرحوم صاحب وسائل می‌گوید این روایت سند دیگری هم دارد، محمد بن الحسن شیخ طوسی باسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن سهل بن زیاد عن محمد بن عیسی، که در این سند شیخ طوسی هم روی سهل بن زیاد اشکال است، البته ما سهل بن زیاد را هم در بحث اجتهاد و تقلید گفتیم به نظر ما معتبر است، سهل بن زیاد بیش از دو هزار روایت دارد در کافی و اگر ما بخواهیم سهل بن زیاد را بگوئیم روایاتش معتبر نیست، باید بیش از دو هزار روایت را کنار بگذاریم! و عمده این جهت است، اینها در ذهن شریف‌تان باشد، بزرگان و اجلا از او روایت نقل می‌کنند و نقل اجلا از يك نفر کفایت از توثیق او می‌کند. ما در جای خودش بحث کردیم علی‌ایحال بعضی‌ها هستند نه سهل بن زیاد را قبول دارند و نه محمد بن عیسی را قبول دارند.

بحث دلالتي روایت اول

«محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عیسی (بن عبید یقطینی) عن یونس (یونس بن عبدالرحمن) قال كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا (ع) أَنَّ لِي عَلَى رَجُلٍ ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ كَانَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ تُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ تِلْكَ الْأَيَّامَ وَ لَيْسَتْ تُنْفَقُ الْيَوْمَ فَلِي عَلَيْهِ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ بِأَعْيَانِهَا أَوْ مَا يُنْفَقُ الْيَوْمَ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ فَكَتَبْتُ إِلَيَّ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا أُعْطِيَتْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ» یونس می‌گوید به امام هشتم نوشتم «إن لي علي رجل ثلاثة آلاف درهم» من سه هزار درهم از يك مردی می‌خواهم «وكان تلك الدراهم تنفق بين الناس تلك الايام» در حالی که من از او می‌خواهم، زمانی که من از او طلب داشتم بین آن مردم آن درهم رایج بود، «وليس تنفق اليوم» اما حالا که وقت ادای آن هست این درهم رایج نیست، سؤال می‌کند «فلي عليه تلك الدراهم بأعيانها» درهم همان نقره‌ی مسکوک است، می‌گوید این نقره‌ای که سکه‌اش را به نام يك حاکمی زده بودند، آن زمانی که من به او قرض داده بودم رایج بود اما حالا رایج نیست، آیا من همان نقره را طلب دارم یا نه؟ که درهم مسکوک اگر از اعتبار بیفتد این نقره بودنش يك مقداری ارزش دارد، آیا من عین همان درهم سابق را طلب دارم «أو ما ينفق اليوم بين الناس» یا آنچه که امروزه بین مردم رایج است؟ «قال يونس فكتب إلي، امام هشتم (علیه السلام)» در جواب نوشتند «لك أن تأخذ منه ما يُنفق بين الناس كما أُعطيته ما ينفق بين الناس» امام فرمودند که آنچه که امروز بین مردم رد و بدل می‌شود، تو او را استحقاق داری همان طوری که تو قبلاً همین ما ينفق بين الناس را دادی، تو درهم را به عنوان ما ينفق بين الناس دادی و الآن هم ما ينفق بين الناس از او بگیر،

برخی گفتند ما باشیم و این روایت؛ که حالا سند روایت به نظر ما درست است، و اشکال محمد بن عیسی و همچنین مکاتبه بودن را حل کردیم. به این روایت برخی استدلال کردند که در زمان ما هم ارزش کاهش پول ضمان آور است، به چه بیان؟ می‌گوئیم ده سال پیش هزار تومان بین مردم چگونه رد و بدل می‌شده؟

با هزار تومان صد تا تخم‌مرغ می‌شد خرید، الآن هم باید ببینیم با چه مقدار پول صد تا تخم‌مرغ می‌شود خرید؟ الآن با ده هزار تومان باید خرید، الآن هم باید ما ینفق الیوم بین الناس باشد، آنچه که بین مردم خرج می‌شود، آن موقع برای صد تا تخم‌مرغ هزار تومان خرج می‌شد و الآن برای صد تا تخم‌مرغ ده هزار تومان خرج می‌شود، پس ما باشیم و این روایت، روایت می‌گوید این کاهش ارزش پول ضمان آور است. روایت دوم [3] «و بإسناده عن محمد بن الحسن الصفار (یعنی به اسناد شیخ طوسی) عن محمد بن عیسی عن یونس» این هم باز در سندش محمد بن عیسی و یونس است. «قال کتبت إلی ابالحسن الرضا (علیه السلام) أنه کان لی علی رجل دراهم» در من لا یحضره الفقیه کلمه‌ی اُشْرَع هم دارد، ده درهم است، در متن وسائل ده ندارد، می‌گوید من دراهمی از کسی می‌خواستم «و أن السلطان أسقط تلك الدراهم» سلطانی آمد و دراهم سابق را اسقاط کرد «و جاءت دراهم أعلی من الدراهم الاولی» یک دراهمی که اعلی از دراهم اولی است، این اعلی یعنی یا قیمتش از آن دراهم گذشته بالاتر است و یا وزنش بیشتر است، این اعلی یعنی اعلی قیمتاً یا اعلی وزناً «و لها الیوم وضعه»، آن دراهم اولی امروز وضعه و نقصانی دارد، حالا «فأی شیء لی علیه، الاولی التي اسقطها السلطان أو الدراهم الذي أجازها السلطان». حالا من بر ذمه‌ی او چی طلب دارم؟

آیا آن دراهمی را که سلطان اسقاط کرده را استحقاق دارم یا این دراهمی که سلطان اجازه داده؟ «فکتب (علیه السلام) لك الدراهم الاولی» فرمود نه، تو همان دراهمی که اسقاط شده را استحقاق داری، این روایت با روایت قبلی تعارض پیدا می‌کند، در روایت قبلی حضرت در جواب فرمود «لك أن تأخذ ما ینفق بین الناس» آنکه الآن بین مردم رد و بدل می‌شود، در این روایت دوم می‌فرماید همان دراهم قبلی را تو استحقاق داری. روایت سوم [4] «وعنه عن محمد بن عبد الجبار عن العباس عن صفوان قال سأله» این روایت مضمهره است البته صفوان بن یحیی هم از امام هشتم (علیه السلام) به حسب ظاهر نقل می‌کند اما روایت مضمهره است «سأله معاویة بن سعید عن رجل استقرض دراهم من رجل» مردی دراهمی را از دیگری قرض گرفت و سقط تلك الدراهم أو تغیرت، آن دراهم قبلی اسقاط شد یا تغیر پیدا کرد «ولا یباع بها شیء» و در زمان ما دیگر با آن دراهم معامله نمی‌شود «أ لصاحب الدراهم الاولی» آیا صاحب دراهم همان دراهم اولی را استحقاق دارد؟ «أو الجائزة التي تجوز بین الناس» یا آن دراهمی که الآن رایج بین مردم است «و قال لصاحب الدراهم الاولی» این هم مثل روایت دومی است.

جمع بین روایات

یک روایت می‌گوید که «ما ینفق بین الناس الیوم» دو تا روایت می‌گوید همان دراهم سابق باید داده شود، حالا اینجا کیف الجمع بین این دو دسته روایات، بین روایت اولی و این روایت دوم و سوم جمع چگونه است؟ شاید حالا این مقداری که من دیدم، مفصل‌ترین بیان را در جمع بین این روایات صاحب حدائق دارد، صاحب حدائق، یک جمعی را شیخ طوسی کرده، این جمع را نقل می‌کند و می‌گوید این لا یخلو من بعد، است، یک جمعی را صدوق ذکر کرده که می‌گوید این أبعد از جمع شیخ است، بعد هم خودش می‌آید موافق با قواعد یک جمعی را ذکر می‌کند، کلامی را هم از مرحوم علامه نقل می‌کند، آقایان جلد بیستم حدائق صفحه 144 را ببینید، جلد پنجم مختلف الشیعه مرحوم علامه، صفحه 395 را هم ببینید برای اینکه می‌خواهیم یک مقداری خود شما هم روی این روایات دقت کنید، این را عرض کنم قبل از اینکه به کتاب‌های فقهی مراجعه کنید اول خودتان ببینید آیا بین این روایات تنافی وجود دارد یا نه؟ روایات را یک مقداری رویش فکر کنید چون نیاز به تأمل دارد، یکی از نقاط قوت در اجتهاد فقه الحدیث است، آنهایی که در فقه الحدیث خیلی قوی‌تر هستند، تعارض بین خیلی از روایات را به راحتی حل می‌کنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفى الشيعة، صص 348 و 349

[2] . همان، ص333

[3] «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) - أَنَّهُ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ دَرَاهِمٌ وَأَنَّ السُّلْطَانَ أَسْقَطَ تِلْكَ الدَّرَاهِمَ وَجَاءَتْ دَرَاهِمُ أَعْلَى مِنَ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى وَلَهَا الْيَوْمَ وَضِيعَةٌ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي عَلَيْهِ الْأُولَى الَّتِي أَسْقَطَهَا السُّلْطَانُ أَوِ الدَّرَاهِمُ الَّتِي أَجَازَهَا السُّلْطَانُ فَكَتَبَ لَكَ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ نَحْوَهُ» وسائل الشيعة، ج 18، صص 206 و 207، ح (23504)2.

[4] وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ سَأَلَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ دَرَاهِمَ مِنْ رَجُلٍ وَ سَقَطَتْ تِلْكَ الدَّرَاهِمُ أَوْ تَغَيَّرَتْ وَ لَا يُبَاعُ بِهَا شَيْءٌ أَوْ لِصَاحِبِ الدَّرَاهِمِ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى أَوِ الْجَائِزَةُ الَّتِي تَجُوزُ بَيْنَ النَّاسِ فَقَالَ لِصَاحِبِ الدَّرَاهِمِ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى» همان، ص 207، ح (23506)4.